

نوشته: دکتر عبدالمجید امیری قایم مقامی

## تقسیم بندی عقود به عقود دو طرفه و یک طرفه

و نتایجی که در حقوق جدید از این تقسیم بندی ناشی شده است

**الف - تعاریف -** این تقسیم بندی در مادتين ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ قانون مدنی فرانسه منعکس شده ، به موجب ماده ۱۱۰۲ عقد دو طرفه عقدیست که در آن هر يك از متعاقدین متقابلاً در مقابل دیگری متعهد شود مانند عقود بیع و اجاره و شرکت و بیمه و دلالی و حمل و نقل و حق العمل کاری ، برعکس برابر ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی فرانسه عقد یک طرفه است در صورتی که يك یا چند نفر در مقابل يك یا چند نفر دیگر متعهد شوند بدون اینکه از ناحیه اشخاص اخیر الزامی متقابلاً بعمل آمده باشد نظیر عقود ضمان و هبه و کفالت که در آنها فقط ضامن و واهب و کفیل در مقابل مضمون له و متب و مکفول له متعهد میشوند .

در این تقسیم بندی لفظ «یک طرفه» ناظر به آثار حقوقی عقد بوده به چگونگی تشکیل آن ارتباطی ندارد ، چه بنا به تعریف هر عقدی از دو طرف تشکیل میشود بنابراین نباید عقد یک طرفه را با عمل حقوقی یک طرفه اشتباه کرد چه اولی محصول توافق دو اراده ( دو طرف و لا اقل دو نفر ) است و حال آنکه دومی مانند اعراض و قبول و یا رد ترکه از اراده منحصری ( يك طرفه مشتمل بر يك و یا چند نفریست که جمعاً اراده منحصر و مشترکی را اعلام میدارند ) ناشی میشود .

**ب - فایده این تقسیم بندی -** در عقود دو طرفه يك رابطه همبستگی منطقی بین تعهدات متقابل که طرفین منعقد کرده اند وجود دارد ، چه هر يك از طرفین به ملاحظه و مناسبت انجام امری ( موضوع عقد ) که طرف دیگر به او وعده داده متعهد شده است در حقوق

فرانسه این مطلب به این بیان توجیه شده که در معامله دو طرفه تعهد هر طرف علت تعهد طرف دیگر است بنابراین چنانچه يك طرف از انجام تعهد سر باز زند و پایه علی تعهد او منتفی شود علت وجودی تعهد طرف مقابل از بین میرود ( برای توضیح بیشتر به صفحات ۴۳ و ۴۴ جلد اول کتاب حقوق تعهدات نویسنده مراجعه شود). از این استدلال نتایج زیر حاصل میشود:

۱ - چنانچه عوض و یا معوض<sup>۱</sup> (یعنی انجام امری که موضوع تعهد یکی از طرفین معامله است) در زمان وقوع عقد غیر ممکن بوده معامله باطل است، ماده ۳۶۱ قانون مدنی به عبارت «اگر در بیع عین معین معلوم شود که مبیع وجود نداشته بیع باطل است» یکی از مصادیق این قاعده است، چقدر این صورت بعلمت عدم وجود مبیع نه انجام تعهد با بیع یعنی تسلیم مبیع و نه تملک آن به وسیله مشتری ممکن خواهد بود (بند اول و بند سوم ماده ۳۶۲ قانون مدنی) و لذا دلیلی ندارد که مشتری ثمن را تأدیه کند و چنانچه ثمن پرداخت شده باید باو مسترد گردد.

دیگر از مصادیق قاعده فوق، قاعده ضمان درک مبیع است ( مواد ۳۹۰ الی ۳۹۲ ق. م. ) ، با توجه به مورد مذکور در ماده ۳۶۱ قانون مدنی و قاعده ضمان درک و توسل به وحدت ملاک اولاً این دو مورد به موارد دیگری که انجام تعهد با بیع غیر مقدور است و ثانیاً به کلیه معاملات ( عقود دو طرفه غیر مجانی ) تسری دارد و لذا قاعده فوق در حقوق ما نیز معتبر است.

۲ - چنانچه انجام تعهد یکی از طرفین در حین عقد غیر ممکن نباشد، لیکن بعد از آن ممتنع شود در این صورت طرف مقابل حق فسخ معامله را خواهد داشت ( مستنبط از ماده ۲۴۰ قانون مدنی با توسل به وحدت ملاک ).

در این مورد نمیتوان مدعی بطلان معامله شد چه در زمان وقوع معامله تعهدات طرفین غیر ممکن نبوده و بنا بر این معامله صحیح واقع گردیده و چنین معاملهای را فقط با استفاده از حق مشکل فسخ میتوان بهم زد .

۳ - در فرضی که عوض و معوض یعنی موضوع تعهدات متقابل طرفین قابل تجزیه است، اگر فقط انجام قسمتی از تعهدات یکی از طرفین در حین عقد یا بعد از عقد غیر ممکن شود دو حالت زیر پیش خواهد آمد :

**در حالت اول -** معامله به دو معامله باطل و صحیح تجزیه میشود ، بدین معنی که قسمت غیر ممکن تعهدات یکطرف و معادل آن از موضوع تعهدات طرف دیگر، معامله باطل و باقی مانده معامله صحیح را تشکیل میدهد و طرف مقابل مختار است که یا معامله صحیح را فسخ و یا آنرا قبول کند و جبران خسارت ناشی از فسخ و معامله باطل ( قسمت غیر ممکن تعهدات طرف ) را مطالبه کند و یا معامله را به همان صورت که هست قبول کرده جبران خسارت ناشی از نقص تعهد طرف را بخواهد.

---

۱ - این اصطلاحات متخذ از فقه بوده ، در حقوق متداول است ، جمع دو عوض را نیز عوضین گویند و در این مختصر مفهوم وسیع آنها یعنی انواع سه گانه موضوع تعهد مورد نظر است ( برای توضیح بیشتر به صفحه ۱۴۵ جلد اول کتاب حقوق تعهدات نویسنده مراجعه شود ) .

ماده ۲۴۰ قانون مدنی این دو حالت را توأماً بیان و تأیید میکند چه بموجب آن « اگر بعد از انجام معامله شرط ممتنع شود یا معلوم شود که حین العقد ممنوع بوده است کسیکه شرط به نفع او شده است اختیار فسخ معامله را خواهد داشت مگر اینکه امتناع مستند به فعل مشروطه باشد » .

ماده ۴۴۱ قانون مدنی یکی از مصادیق حالت اول قاعده فوق و حاکی از موردیست که عقد بیع نسبت به بعض مبیع به جهتی از جهات باطل باشد در اینصورت بیع به دو بیع صحیح و باطل تجزیه میشود و مشتری حق خواهد داشت که قسمت صحیح بیع را قبول کرده ، نسبت به قسمتی که بیع باطل بوده ثمن را استرداد ( و به علاوه جبران خسارت ناشی از نقص مبیع را بخواهد) و یا قسمت صحیح بیع را فسخ کند ( و خسارت ناشی از فسخ بطلان را بخواهد). در انشاء ماده ۲۴۰ در موردی که شرط ضمن العقد در حین عقد ممتنع بوده و همچنین در ماده ۴۴۱ در مورد خیار تبعض صفت اشتباهی رخ داده چه قانون مدنی به کسیکه شرط به نفع او شده اختیار فسخ معامله را داده و حال آنکه چون قسمتی از معامله و بیع باطل بوده است فسخ فقط نسبت به قسمت صحیح معامله و بیع امکان خواهد داشت .

بر عکس در موردی که بعد از انجام معامله شرط و یا قسمت دیگری از تعهد یکی از طرفین ممتنع شود چون در حین معامله تعهدات طرفین امکان داشته ، عقد صحیحاً واقع شده است و لذا عقد صحیح مزبور فقط با استفاده از حق مشکل فسخ و یا اقاله برهم میخورد بهمین دلیل انشاء ماده ۲۴۰ از جهت بکار بردن لفظ فسخ در این مورد با واقع تطبیق میکند. با وجود سکوت مادتین ۲۴۰ و ۴۴۱ نسبت به مسئله جبران خسارت برابر اصل کلی طرف مقابل بر حسب مورد میتواند جبران خسارات ناشی از فسخ و بطلان را نیز از طرف دیگر معامله بخواهد .

چنانچه طرف مقابل به عدم امکان قسمتی از تعهدات طرف خود (و یا به بطلان بعض معامله) عالم بوده یا اینحال به انعقاد معامله تن در دهد ، در واقع از بدو امر قسمت صحیح معامله را قبول کرده بنابر این دلیلی ندارد که در این قسمت حق فسخ داشته باشد.

در مورد بیع ماده ۴۴۳ قانون مدنی این نتیجه را تأیید میکند چه به موجب مفهوم مخالف ماده ، اگر مشتری در حین معامله به فساد بیع نسبت به بعض مبیع عالم باشد خیار نخواهد داشت و فقط ثمن تسطیاً میشود. مراد ماده از تسطیاً اینستکه (بطوری که اشاره شد بیع به دو بیع صحیح و باطل تجزیه گردیده ثمن معامله به نسبتی که در بیع صحیح قرار خواهد گرفت قابل پرداخت خواهد بود .

عدم امکان انجام تمامی تعهد و یا قسمتی از آن (در دو فرض فوق ) ممکن است فقط جنبه قانونی داشته باشد، یعنی در عالم واقع انجام تعهد امکان داشته منتهای مراتب قانون آنرا جایز نداند ، قواعد فوق (مربوط به دو فرض فوق) به مورد اخیر نیز تسری دارد.

---

۱ - ملاک ارزش دو قسمت مبیع و تسطیاً ثمن زمان وقوع عقد است برای توضیح بیشتر به جلد اول کتاب حقوق مدنی آقای دکتر سید حسن امامی صفحات ۵۱۷ - ۵۲۲ مراجعه شود.

۴- هر يك از طرفین عقد در صورتی می‌توانند طرف مقابل را وادار به اجرای تعهد کنند که تعهد خود را انجام داده یا آماده اجرای آن باشد (مگر اینکه زمان اجرای تعهد او نرسیده که در این صورت با وجود اینکه تعهد خود را اجرا نکرده خواهد توانست طرف مقابل را وادار به اجرای تعهد کند)<sup>۱</sup>. طرف مقابل نیز میتواند اجرای تعهد خود را موکول به اجرای تعهد او کند این همانست که به ایراد «عدم اجرای تعهد»<sup>۲</sup> موسوم شده و ماده ۳۷۷ قانون مدنی درباره بیع آنرا به این عبارت یاد آور شده «هر يك از بیع و مشتری حق دارد از تسلیم مبیع یا ثمن خودداری کند تا طرف دیگر حاضر بتسلیم شود مگر اینکه مبیع یا ثمن مؤجل باشد در این صورت هر کدام از مبیع یا ثمن که حال باشد باید تسلیم شود.»

این قاعده و استثنای آن با توسل به وحدت ملاک بکلیه معاملات (عقود دوطرفه غیر مجانی) تسری دارد.

۵- در عقود دوطرفه چنانچه یکی از طرفین تعهدات خود را انجام ندهد، طرف مقابل حق فسخ (یعنی حق اقامه دعوی فسخ) عقد را خواهد داشت. ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی فرانسه و ماده ۱۰۷ قانون تعهدات سوئیس این حق را تصریح میکنند.

رویه قضائی فرانسه صرف نظر کردن قبلی این حق را جایز نمی‌داند چه این عمل بمنزله تفویض حق اجرا نکردن تعهد به متعهد است<sup>۳</sup>.

این حق منطقی است، چه از قاعده علت در عقود دو طرفه نتیجه می‌شود و معیناً قانون مدنی نسبت بان سکوت کرده و فقط خیار تأخیر ثمن در بیع و بند ۷ ماده ۸ قانون جدید مالک و مستأجر موصوب خرداد ۱۳۳۹ که بموجب آن عدم پرداخت مال الاجاره مجوز قانونی دادخواست به خواسته تخلیه شناخته شده مصادیقی از این حق در حقوق ماست.

ناگفته نماند که ماده ۴۵۶ قانون مدنی با تخصیص خیار تأخیر ثمن منحصرأ به بیع توسل به تفسیر برای تعمیم این حق به معاملات (عقود دوطرفه) را جایز نمی‌داند.

**ج- عقد دوطرفه کامل و عقد دوطرفه ناقص-** بعضی از مؤلفین برخی از عقود یکطرفه نظیر وکالت و ودیعه و عاریه و رهن را عقود دوطرفه ناقص میدانند، چه با اینکه در زمان تشکیل این عقود فقط یکطرف عقد (وکیل مستودع و مستعیر و مرتهن) متعهد میشود، معیناً بعید نیست که بعد از عقد برای طرف دیگر (یعنی موکل و یا مودع و یا معیر و یا راهن) نیز تعهد و یا تعهداتی

۱- پایان ماده ۳۷۷ قانون مدنی این استناد را در مورد بیع یاد آور شده است.

۲- که به زبان فرانسه آنرا *L'exception d'inexécution* نامند و آقای دکتر امامی آنرا «حق حبس» نامیده است. جلد اول حقوق مدنی آقای دکتر سید حسن امامی صفحات ۴۳ و ۴۴.

۳- آراء اشاره شده در *Traité pratique, t. VI. ns. 438 et suiv.*

loc. cit, n, 420

بوجود آید، مانند موردی که وکیل در انجام امر وکالت و یا مستودع و یا مستعیر و یا مرتهن برای نگهداری مال مخارجی کند (و یا از این عمل خسارتی به او برسد)، که در اینصورت بموجب مواد ۶۷۵ و ۶۳۳ و ۶۴۶ (چنانچه برابر عرف و عادت این مخارج با معیر باشد) و ۷۸۰ (که برطبق آن رهن در ید مرتهن امانت است و لذا ماده ۶۳۳ به این مورد تسری دارد) طرف غیر متعهد عقد (یعنی موکل و یا مودع و یا معیر و یا راهن) تعهد جبران این مخارج را خواهد داشت.

عقود دوطرفه ناقص را نقطه مقابل عقود دوطرفه کامل (که در آنها طرفین درحین عقد متقابلاً متعهد می‌شوند) دانسته اند.

این تقسیم بندی در حقوق جدید مردود است. چه تعهد احتمالی یاد شده نه فقط علت تعهد طرف دیگر عقد نیست، بلکه برخلاف نظر «ابری» و «روا» از عواقب و آثار تعهد اصلی نیز محسوب نمی‌شود. بعبارت دیگر این تعهد احتمالی از تعهد اصلی عقد ناشی نگردیده و معلول توافق حین العقد نبوده بلکه محصول واقعه ایست که بعد از عقد پدید آمده است، چه حتی اگر اشخاصی که عقدی بین آنان بسته نشده این قبیل مخارج را تحمل کنند، خواهند توانست برطبق موازین قانونی دارا شدن غیر عادلانه در مقام مطالبه آن برآیند.<sup>۱</sup>

(ماده ۳۰۶ قانون مدنی - برای توضیح بیشتر بصفحات ۳۹۲ به بعد جلد اول کتاب حقوق تعهدات نویسنده مراجعه شود.)

بموجب رویه قضائی فرانسه بین تعهد موکل در پرداخت مخارجی که وکیل در امر وکالت متحمل شده (ماده ۶۷۵ ق.م) و تعهد وکیل در پرداخت، نوعی همبستگی منطقی وجود دارد که براساس آن وکیل نه فقط حق حبس اشیائی که مخارج مربوط بآنها بوده بلکه حق حبس اشیاء و اسناد دیگری که باو سپرده شده را نیز خواهد داشت و این حق حبس درست مانند حق حبس هر يك از طرفین معامله دوطرفه تا زمان اجرای تعهد طرف مقابل است (ماده ۳۷۸ قانون مدنی و ب شماره ۴ این گفتار).

در حقوق ما نیز با استفاده از ماده ۳۷۷ قانون مدنی و استفاده از وحدت ملاک به نتیجه فوق میتوان رسید.

با وجود استدلال رویه قضائی فرانسه در زمینه همبستگی منطقی بین تعهد احتمالی و تعهد اصلی در عقود یکطرفه فوق و حق حبس ناشی از آن، نمیتوان اینگونه عقود را عقود دو طرفه، و یا حتی (با اضافه کردن لفظ ناقص به دنبال عقود دوطرفه) عقود دوطرفه ناقص نامید چه پس از هر عقد یکطرفه‌ای ممکن است يك طرف عقد بمناسبت عقد، مخارج و یا ضرری را متحمل شده از طرف دیگر آنرا مطالبه کند و از واقعه‌ای که این دین جدید مرتبط به عقد بوده حق حبس ناشی شود.<sup>۲</sup>

1- Aubry et Rau, IV, § 841.

2- Traité pratiqué, t. VI. nos: 35 et 36.

3- Ibid.

د- امکان تبدیل عقود یکطرفه به عقود دوطرفه - عقد یکطرفه از بعضی جهات و یا در جمیع الجهات ممکن است به عقد دوطرفه‌ای مبدل شود و آن موردیست که طرفی که بر حسب طبیعت عقد یکطرفه نباید تعهد یا تعهداتی داشته باشد ، در مقابل طرف دیگر به انجام تعهد یا تعهداتی ملزم شود ، مانند عقد صلح در موردی که احد طرفین در عوض مال الصلحی که می‌گیرد متعهد شود نفقه معینی را همه ساله یا همه ماهه تا مدت معین تأدیه کند و یا هر گونه صلح معوض دیگری و هبه معوض ( مادتین ۷۶۸ و ۸۰۱ ق . م ) .